

تعلیم موسیقی دانان حرفه‌ای

نوشته آلن دانیلو

به هنگام سخن گفتن از آموزش موسیقی چه بسا که بسیاری از مباحث را در هم آمیزیم و گمراه شویم. چه تعلیم اجراکنندگان حرفه‌ای و موسیقی دانان آهنگساز از لحاظ روش و هدف با معلومات فنی که برای آموزش کلی موسیقی در نظر گرفته می‌شود کاملاً متفاوت است و باز هم اینها با تعلیمی که به کودکان و بزرگسالان برای «درک موسیقی» داده می‌شود فرق فراوان دارد. روش آموزش رایج در اروپا در سده‌های ۱۷ و ۱۹ که مبتنی بود بر اساس «اعتقاد کور کورانه در به کاغذ سپردن آهنگها» اینک بر اثر کشفیات روانشناسی از رواج افتاده است. پژوهشهایی که در زمینه فعالیت مغز و به ویژه حافظه شده است انقلابی در آموزش زبان پدید آورده است. از آنجا که موسیقی در این زمینه عقب مانده است هنوز هم به همان روش نت برداری و قرطاس بازی پای بند هستیم. در صورتی که زبان سخن گفتن و شعر و زبان موسیقی به یکدیگر پیوستگی دارند، کودکان و حتی بزرگسالان را موظف می‌کنیم که از آنچه نوشته شده است پیروی کنند بی‌آنکه مفهوم آن را درک کنند. این چنین روشی موجب می‌شود که آنچه از ساز به گوش می‌رسد بی‌جان و خنک باشد

و به نظر بسیاری موسیقی زبانی می‌شود بی‌احساس و بی‌مفهوم و هیجان .
چون از این نظر به روش آموزشی که در تمدن‌های رایج است که در آنها
موسیقی هنوز هم وسیله‌ای است برای ایجاد رابطه و رساندن احساس و هیجان
به دیگران می‌نگریم به آن دلبستگی پیدا می‌کنیم و از لحاظی اینگونه طرز
تلقی بسیار «مدرن» تر از روش دروغین علمی است که بر مبنای نوشتن و تحلیل
جاری است. تفاوت میان این دو روش را با قیاس با زبان کمابیش بهتر درمی‌یابیم.
آیا کودک زبان مادری را از راه گوش و تقلید از بزرگسالان می‌آموزد و یا از راه
فراگرفتن اصول دستور زبان؟ آیا شاعر شعر را به کشش ذوق و حال می‌سراید
یا آنکه با فراگرفتن عروض و قواعد شعری؟

یکی از اصطلاحات به میراث رسیده از قرن گذشته اصطلاح «علم» است
که به روش‌های بسیار ساده تحلیل اطلاق می‌شود. هر گاه آموزش و علم تمدنی
با اصطلاحات نارسا و کهنه موسیقی شناسی غربی که خود هنوز دوران کودکی
را می‌پیماید بیان نشده باشد آیا نمی‌توان پذیرفت که آن موسیقی دارای روش دقیق‌تر
و عمیق‌تری در تجزیه و تحلیل موسیقی و درک آن باشد؟ در واقع چنین موسیقی
از لحاظ علمی بسیار پیش رفته‌تر از موسیقی ما است. همه روش‌های آموزشی
موسیقی باید خصوصیات اساسی هر سیستمی را در نظر گیرند و این اصول غالباً
قابل تعویض نیستند. *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

درباره آموزش موسیقی و تعلیم موسیقی دانان دوروش متضاد در برابر خویش
می‌بینیم یکی روشی است تحلیلی و آهسته آهسته رسیدن و پی بردن به عناصر موسیقی
خاص و دیگری عرضه کردن مستقیم اثر هنری است در کامل‌ترین فورم آن و
کوشش برای درک و جذب و تقلید آن. این روش‌های گوناگون در بررسی و
درک موسیقی محلی همه بخش‌های جهان قابل اطلاق است و بروسعت نظر ما در
درک فرهنگ‌های دیگران می‌افزاید اما روش مستقیم امروزه روشی مؤثرتر شناخته
شده است و همین روش است که در کشورهای مشرق همواره در آموزش موسیقی
به کار رفته است. امروزه موسیقی جاز است که در مغرب زمین این روش را
به ما می‌آموزد و ما را بر ردیف و فی البداهه پرداز می‌کند. این روش

در مغرب بانوشتن آهنگ و آموختن از روی نت تباہ گشته است .
در سایه این روش است که موسیقی در خاورمیانه و در هند به این وسعت
و فراوانی ترکیب و آراستگی و ریزه کاری و از همه بالاتر وحدت فورم و محتوی
رسیده است و به سویی کشانده شده که موسیقی غربی از آن هیچ آگاهی ندارد .
آموزش مستقیم دستگاهها در فورم کامل و آراسته و باریزه کاریهای هنرمندانه
بسیار مدرن تر از روشی است که در آموزشگاههای نوع فرنگی معمول است .
باورکردنی نیست که در مشرق زمین شاهد آن باشیم که از هر سو آموزشگاههایی
مانند قارچ سبز می شوند و هنر خود را در به کار بردن روش به اصطلاح مدرن
می دانند و آن همانا پیروی از آموزش فرنگی است که نمی دانم چرا آن را روش
« علمی » نام نهاده اند و همین امر موجب تباہی فراوانی در موسیقی شرقی و
افریقائی گشته است .

ذوق هنری با گوش فرا دادن به سازیک هنرمند پدید می آید و نه به گوش
دادن به یک معلم مدرسه . امروزه صفحه های گرامافون نقش عمده ای در این
کار دارند . اما رادیو متأسفانه به این وظیفه آموزشی خود پی نبرده است .
برای آموزش موسیقی دان حرفه ای تنها طریقه ای که مناسب می نماید همانا
همنشینی و مؤانست دایم است میان استاد و شاگرد . شما پیرو هر فرضیه ای که
باشید خواهید یافت که موسیقی دانان غربی مانند همه موسیقی دانان سرانجام
گفته اند که « فی المثل من شاگرد فلان استادم » . زیرا که تنها با این همنشینی
است که استادان بزرگ توانسته اند هنر خود را کامل کنند .

در کشورهای خاورمیانه در ایران و هند موسیقی با این روش دست به
دست و پشت تا پشت به ما رسیده است . موسیقی دان چند تن شاگرد پر استعداد
را که به ساز او گوش می دهند و از استاد نکته ها می پرسند و در فرا گرفتن
شیوه استاد کوشش و از کار او پیروی می کنند تا اندک اندک رازهای هنری او
را فرا می گیرند به گرد خود فراهم می آورد .

در فورمهای موسیقی که عناصر خلاق و عناصر فنی هر دو برابرند ، هیچ
روشی نمی تواند جای این را بگیرد . مردمی که مسئولیت آموزش موسیقی

را در خاورمیانه به عهده دارند باید بدانند که اگر به روش آموزش دسته‌جمعی و نوشتن موسیقی بگرایند به جای آموختن يك هنر ظریف و بسیار ژرف و پر احساس، هنری مبتذل و نازل و ارزان عرضه خواهند داشت. تنها با آموختن کامل و همنشینی دائم این موسیقی بر جامی ماند. کشورهایی که فریفته اصطلاحات دهان پر کن و ظاهر فریب‌کنسرواتوار و کرو مانند آنها شده‌اند مانند هندوستان امروزه خود را ناچار می‌بینند تا به روش کهن برگردند و به آن دست زنند تا موسیقی خود را نجات دهند.

در ایران نخستین گام برای بازگشت به روش همنشینی همیشگی استاد و شاگرد برداشته شده است و اگر ایران می‌خواهد مقام شامخ خود را در فرهنگ موسیقی جهان بازیابد باید آن را گسترش دهد و مانند بسیاری از کشورها دنباله‌رو موسیقی غربی نباشد.

در کشوری که فرهنگش مانند همه کشورهای خاورمیانه در خطر تهدید قرار گرفته است نخستین گام نباید آموزش دسته‌جمعی باشد بلکه همان استاد موسیقی فراهم کردن یعنی چنانکه در اتحاد جماهیر شوروی می‌گویند موسیقی دانانی که بتوانند هنر کلاسیک ملی را در اوج و قله‌ای که به آن رسیده است نگاه دارند. راه دیگری هم برای این امر نیست جز تماس دائم استاد و شاگرد زیرا که به‌ویژه در ایران دهند موسیقی‌دان خود دنیایی است که هر گاه بمیرد هنرش با او به خاک می‌رود. *کتاب علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

هر ملتی که زبان و موسیقی خود را از دست داد دیگر چیزی ندارد که به فرهنگ جهان بدهد.